



شهروند

در اوقات فراغت به بچه‌ها ژیمناستیک می‌آموزد. تنها همدم و همراهش در مسیر سخت تا روستا اسب وفاداری است که سرما را به جان می‌خرد تا معلم را به روستا برساند. محمد صادقی، سوار بر اسب از میان برف و مه غلیظ می‌گذرد و تمام مدت چشم می‌گرداند تا مبادا گرگ یا خرسی در کمینش نشست‌ه باشد. در مسیر روستا، رودخانه «آیدوغموش» چشم‌انتظار معلم است. او باید پوتین‌ها را از پا بکند و از رودخانه بگذرد؛ آب سردی که سرما را ساعت‌ها میهمان بندبند وجودش می‌کند. «در شبانه‌روز به سه روستا سر می‌زنم برای روزی ۱۰هزار تومان برای هر روستا. از سال ۹۶بیمه داریم اما فقط چهار ماه در هرسال بیمه‌ام کرده‌اند. هزینه سوخت مدرسه، کاغذ امتحانی و لوازم‌التحریر بچه‌ها هم هست. چاره‌ای نیست. آدمی به تلاش زنده است.»

### گذر تانکرهای نفت سالی یک‌بار به «چوکتو» می‌افتد

باکوه هر روز صبح چشمش را به خانه‌های سنگی «داغ‌کندی»، «حمام»، «چوکتو» بانمای کاهگل باز می‌کند. درهای فلزی کوچک و پنجره‌های نزدیک به سقف، مرز اهل خانه‌اند با روستا. اهالی خانه‌ها چشم به گاو و گوسفندان طویله دارند تا بوی نان داغ در خانه بیچد و شیر گرم و شیربه تا ساعت‌ها سیر نگه‌شان دارد. شفیع مرد یکی از ۱۲ خانه چوکتوست. دامدار و پدر چهار فرزند. «اکلا دو بچه‌ام مدرسه می‌روند. پسرم کلاس دوم است و زینب کلاس هشتم.» زمستان دام‌ها در طویله‌ها حبس‌اند و اهالی زیر برف. تونل‌ها تنها راه ارتباطی اهالی‌اند. «روستا کوهستانی است و برف بخشی از زندگی‌مان شده.» حال و روز «چوکتو» از «داغ‌کندی» بهتر است. گاهی صدای ماشینی در «چوکتو» می‌پیچد اما «داغ‌کندی» فقط اسب‌ها و قاطرها را دارد که تا کمر در برف فرو می‌روند. «۱۵خانواده‌ایم که زمستان‌ها را زیر برف‌ها زندگی می‌کنیم. نفت اینجا کمیاست.» سالی یک‌بار تانکر پر از نفت گذرش به «چوکتو» می‌افتد تا بشک‌های تشنه را برای یک‌سال سیر کند. «سالی یک‌بار تانکر نفت می‌آید و به هر خانه ۱۰بشکه نفت می‌دهد. بشکه‌ای ۶۵هزار تومان.» کوپن نفت هنوز اینجا از رونق نیفتاده و ارزش زیادی دارد. «کوپن نداشته باشیم نفت نمی‌دهند. نفت آزاد هم نمی‌فروشند و برای نفت آزاد باید برویم فرم پر کنیم و ... آخرش هم نمی‌دهند. بشکه‌ای ۶۵هزار تومان برای ما که دامداریم گران است اما نمی‌شود که زن‌و‌بچه را در این سرما نگه داشت.» بشکه‌های سیراب از نفت کفاف سرما و زمستان «باباکوه» را نمی‌دهد، فضولات حیوانی خوراک تنورها و بخاری‌ها می‌شود تا مبادا اسوز سرما از دیوارهای سنگی جرأت پا گذاشتن در خانه را داشته باشد.



کانکس‌ها کلاس درس بیشتر روستاها هستند؛ کانکس‌هایی که نه سرویس بهداشتی دارند، نه برق و نه وسیله گرمایشی برای همین بچه‌ها از سرما به خانه یکی از اهالی پناه می‌برند

### دوست دارم پرستار شوم

هر روز صبح هفت دانش‌آموز، پا در برف و دست در دست پدر یا مادر راه مدرسه را پیش می‌گیرند تا پشت نیمکت بنشینند و به تخته کلاس چشم بدوزند. نیمکت‌هایی که بعد از کلاس پنجم بچه‌ها را نمی‌بینند؛ دانش‌آموزانی که برای یاد گرفتن درس‌های دوره متوسطه خانه‌نشین می‌شوند تا هفته‌ای یک‌بار در یکی از خانه‌های روستا روبه‌روی معلم‌شان بنشینند و درس بخوانند به این امید که شاید دل مادر و پدرهایشان نرم شود برای درس خواندن در چاروایماق. آرزویی که زینب هم به دل دارد. «خانه درس می‌خوانم. معلم هفته‌ای یک‌بار می‌آید خانه و به من و دوستم درس می‌دهد. اینجا راهنمایی نیست. معلم نمی‌دهند.» زینب، کلاس هشتم است و تمام هفته را پایه‌پای مادر یا کارهای خانه و دامداری روزگار می‌گذراند و دل به سکوت شب‌ها می‌بندد. شب تمام روای زینب است. دفتر و کتابش پهن جاجیم کف خانه می‌شود و چراغ گردسوز نورش را به خطوط کتاب می‌اندازد. زینب می‌نویسد و می‌خواند تا روزی که معلمش می‌آید تمام مطالب را از حفظ باشد. «روستای ما خوب است. ما مدرسه داریم. هم نیمکت دارد هم تخته وایت‌برد.» دوره راهنمایی که تمام می‌شود بعضی از پسرها راهی چاروایماق می‌شوند و ساکن خوابگاه شبانه‌روزی، اما این برای دخترها قذغن است. «دوست دارم درس بخوانم و دانشگاه بروم اگر خانواده‌ام اجازه بدهند. خانواده‌ها به دخترها اجازه نمی‌دهند بروند شهر.» دخترهای قبل از زینب خانه‌نشین شده‌اند و جاجیم می‌بافند و آشپزی می‌کنند. بعضی‌ها هم راهی خانه بخت شده‌اند و برای بچه‌های درگهواره‌شان مادری می‌کنند تا بچه‌هاشان قد کشند و تا راهنمایی درس بخوانند یا راه کوه را پشت گوسفند‌ها در پیش بگیرند. «اصلا به روزی که درس نخوانم فکر نکرده‌ام. آرزویم دانشگاه رفتن است. دوست دارم پرستار شوم. پرستار که شوم خانه بهداشت در روستا درست می‌کنم تا مریض‌ها همین‌جا خوب شوند و از دردهای کوچک‌نمیرند.»



زینب دانش‌آموز روستای چوکتو؛ اصلا به روزی که درس نخوانم فکر نکرده‌ام. آرزویم دانشگاه رفتن است. دوست دارم پرستار شوم. پرستار که شوم خانه بهداشت در روستا درست می‌کنم تا مریض‌ها همین‌جا خوب شوند و از دردهای کوچک‌نمیرند

## گزارشی از زندگی دانش‌آموزان و مردم چندروستای دورافتاده آذربایجان شرقی که زمستان‌ها به سختی روزگار می‌گذرانند

# بی چراغ، میان تونل‌های برفی

**لیلا مهرداد** | بولودرزهای راهداری تا نزدیک روستا آمدند و تنها چشم به کوه و

روستای مدفون در برف دوختند و رفتند. «محمد صادقی» معلم مدرسه «داغ‌کندی» به ناچار دست به کار شد، بیل را به جان برف‌ها انداخت و تونل زد تا اهل روستا در خانه‌ها حبس نشوند و دانش‌آموزانش راه مدرسه را گم نکنند. کلاس درسی که در اتاق یکی از اهالی تشکیل می‌شود. دانش‌آموزان روستای داغ‌کندی، در منطقه چاروایماق آذربایجان شرقی در دامنه ۲هزار و ۸۲۰ متری «باباکوه»، چند سال است چشم به مدرسه نیمه‌ساخته‌ای دارند که یک‌متر و نیم سنگ‌چینی شده، بتنش را ریخته‌اند، اما هنوز دیوارهایش بالا نرفته‌اند. روستای داغ‌کندی هشت خانوار دارد، با حداقل امکانات.

نخستین بار سال گذشته بود که معلم مدرسه، عکس‌هایی را از رفت‌وآمد سخت دانش‌آموزان مدرسه از میان انبوه برف منتشرکرد و بعد جعفر پاشایی، مدیرکل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی قول داد همه هزینه ساخت مدرسه را در اردیبهشت قبول می‌کند؛ مدرسه‌ا ماهنوز نیمه‌مانده و صادقی، معلم‌سی‌ویک‌ساله مدرسه در انتظار کمک خیران است. حالا یک بار دیگر عکس‌هایی از شرایط سخت دانش‌آموزان این روستا برای مدرسه رفتن منتشر شده است.

«آقای ابوالحسنی، رئیس وقت راهداری بود. زنگ زدم و گفتم چهار ماهی است روستایی‌ها در محاصره برف‌اند. گفتند بولودرز آمد، امانشد.» آخرین مکالمه صادقی و رئیس راهداری سابق جمله‌ای است که دلش را به درد می‌آورد. بعد از این مکالمه، معلم بیل به دست گرفت و به همت یکی از شاگردانش تونل زد به دل کلاس کوچک. او هر بار که از کار و سرما به تنگ می‌آید، جمله رئیس راهداری را تکرار می‌کند تا دوباره از عصبانیت خون درگ‌هایش به جوش بیاید و بعد بتواند کار کند. محمد صادقی، پنج‌سال پیش سرباز معلم بود و ساکن «داغ‌کندی». نوشتن الفبا را که به بچه‌ها آموخت، از روستا رفت. اما بعد از او هیچ معلمی گذرش به روستاهای «داغ‌کندی»، «حمام» و «چوکتو» نیفتاد تا دوباره صادقی، معلم این روستاها شود. همان سال خانه‌هایی که برق نداشتند، رد سیم‌های برق را روی دیوار و سقف‌هایشان دیدند

و روشنی میهمان شب‌های روستا شد. این روستاها نه آب‌لوله‌کشی دارند، نه برق و نه کلاس درس و نه خانه بهداشت. می‌گویند جمعیت‌شان برای گرفتن انشعاب برق و آب به حد نصاب نرسیده است. جاده‌ها هم هنوز آسفالت نیستند تا اسب‌ها و قاطرها همچنان محبوب بمانند. «دل آدم به درد می‌آید وقتی دختر بچه‌ای از درد آندیس می‌میرد یا مادر پایه‌ماهی از نبود ماشین چشمش را به تمام زیبایی‌های دنیا می‌بندد.»

کانکس‌ها، کلاس درس بیشتر روستاها هستند؛ کانکس‌هایی که نه سرویس بهداشتی دارند، نه برق و نه وسیله گرمایشی، برای همین بچه‌ها از سرما به خانه یکی از اهالی پناه می‌برند. صادقی می‌گوید کانکس روستای «داغ‌کندی» را به کمک یکی از دوستان از فرمانداری گرفته‌اند، اما بچه‌ها هنوز در خانه یکی از اهالی درس می‌خوانند تا مدرسه نیمه‌ساخته که به همت یکی از استادان دانشگاه تبریز پایه‌گذاری شده است، تمام شود. «۱۱۰متر زیربنا در نظر گرفتیم، چون روستا مسجد ندارد و قرار است یک اتاق کلاس درس شود و بقیه فضای خیر و شر روستا را راه ببندازد.»

### محکوم به خانه‌نشینی

هر سال زمستان «داغ‌کندی»، «حمام»، «چوکتو» به محاصره برف درمی‌آیند. برف تا نیمه، دیوار خانه‌ها را می‌بلعد تا درهای کوچک فلزی به تونل‌های برفی باز شوند. تونل‌هایی که از خانه‌ای به خانه دیگر کشیده می‌شوند. دختران این روستاها محکوم به خانه‌نشینی‌اند. قبل از صادقی دخترهای باسواد پنج‌کلاس سواد داشتند و با آمدن صادقی دوره راهنمایی را در خانه می‌گذراند. «در هر روستا یکی، دو دانش‌آموز دختر دارم. هفته‌ای یک‌بار می‌روم خانه‌شان و درس می‌دهم به این امید که راهنمایی را تمام‌کنند و انگیزه‌ای شود برای خانواده‌ها و دخترها ادامه تحصیل بدهند.» صادقی از اهالی روستای «آریاطان» شهرستان مرند است. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی از دانشگاه آزاد اسلامی تبریز، البته زبان‌های انگلیسی، عربی، ترکی استانبولی و کمی آلمانی هم می‌داند. معلم زرمی‌کار روستا

### نبود بودجه، صعب‌العبور بودن و شرایط آب‌وهوایی

قربانعلی اسدی، رئیس آموزش و پرورش شهرستان چاروایماق می‌گوید این منطقه ۶هزار دانش‌آموز دارد. دانش‌آموزانی که ۸۰درصدشان در روستاها روزگار می‌گذرانند و ۲۰درصدشان شهری‌اند. چاروایماق ۲۳۹مدرسه دارد و ۷۶مدرسه هم کانکسی‌اند. اسدی از ۱۲پروژه در دست اقدام به «شهروند» می‌گوید: «درباره جذب خیرین، آموزش و پرورش عملکرد بسیار خوبی دارد و بالغ بر ۱۲پروژه در دست اقدام است.» رئیس آموزش و پرورش این شهرستان ۳۳۰۸کیلومتر مساحت شهرستان و صعب‌العبور بودن بعضی از روستاها را دلیل استفاده از مدارس کانکسی و از پیش ساخته شده می‌داند تا به گفته او هیچ دانش‌آموزی بی‌معلم نماند. «درباره جذب خیرین عموماً لیست و شرایط روستاها به خیرین اعلام می‌شود و بیشتر آنها به دلیل بعد مسافت و ... براساس توانایی‌شان محل احداث را خودشان انتخاب می‌کنند.» دلپلی که شاید بعضی از روستاها را همچنان بی‌مدرسه باقی گذاشته است. اسدی موقعیت جغرافیایی، شرایط آب‌وهوایی و محدودیت زمانی برای کارهای عمرانی را مشکل این شهرستان می‌داند. «از لحاظ آموزش مشکل چندانی نیست و برای جذب دانش‌آموزان حتی برای روستاهایی که زیر حد نصاب‌اند، معلم در نظر گرفته شده و فعالیت‌های آموزشی مورد نظرات است.»

بیشتر روستاهای این منطقه، دوره متوسطه ندارند و تنها کلاس‌های دوره ابتدایی برپا هستند، روستاهایی که به دلیل پراکنده بودن و کمی جمعیت، از داشتن مدرسه دوره متوسطه محروم‌اند. مدرسه شبانه‌روزی چاروایماق تنها امید دانش‌آموزان روستاهاست. مصطفی عزیزی، معاون آموزشی اداره آموزش و پرورش چاروایماق به «شهروند» از پیشنهاد آموزش و پرورش برای راه‌اندازی مدارس شبانه‌روستایی می‌گوید، پیشنهادی که نبود بودجه ابترش کرده است. «پیشنهاد داده‌ایم اما متأسفانه بودجه ندارند. هر مدرسه شبانه‌روزی با صد یا حداقل ۵۰دانش‌آموز، ۲۰۰میلیون بودجه نیاز دارد.» عزیزی حضور خیرین در دو سه‌سال اخیر را تأثیرگذار می‌داند. «به کمک خیرین در سال‌های اخیر مدرسی احداث شده‌اند اما مشکلات منطقه فراتر از این حرف‌هاست. نبود برق، جاده، خانه بهداشت و ... دیگر مشکلات این روستاهاست که عزیزی جویا شدن دلایل آن را به فرمانداری و بخشداری‌ها موکول می‌کند اما در حیطه آموزش از کانکس‌هایی می‌گوید که راهی روستاها شده‌اند تا دانش‌آموزی بی‌کلاس و معلم نماند. «کانکس‌ها را آموزش و پرورش داده و تا جایی که امکان داشته به وسایل گرمایشی مجهزند.» سرباز معلم‌ها در ۲۵ روستا کار می‌کنند و ۴ معلم حق‌التدریسی هم در آمار وزارت آموزش و پرورش چاروایماق ثبت شده است. عزیزی در پاسخ به چرایی بیمه چهار ماهه معلمان واکنش نشان می‌دهد: «اصلاً این‌طور نیست. امکان ندارد. ۱۲ماه بیمه برای همه رد می‌شود، خرید خدماتی‌ها هم بیمه ۹ماهه دارند؛ در روستاهایی که آمارشان پایین است و یکی دودانش‌آموز دارند از خرید خدماتی‌ها استفاده می‌کنیم.»

